

خودشناسی در قرآن

سوره کهف، آیه ۶

استاد حسین نوروزی

جلسه ۱۷ (۲۰ بهمن ۱۴۰۳)

*** ویراستاری - مرحله ۳ از ۵

خدای متعال در این آیه پیامبرش را به ما معرفی می‌کند و جایگاه و مقام بلند و عالی پیامبر را به ما نشان می‌دهد. می‌فرماید: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ» تو جزو آن کسانی هستی که بایسته است و شایسته است و امید است که نفست را هلاک کنی. این مرحله آخرین مرحله‌ای است که وقتی طی می‌شود یک انسان به اوج کمال خودش که لقاء خداست می‌رسد که نفسش هلاک می‌شود. «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ» نفست هلاک می‌شود. دیگر از منیتش چیزی نمی‌ماند و به جایی می‌رسد که جز خدا و حق و عدل در عالم باقی نمی‌ماند. در ادامه می‌فرماید: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا» چه می‌شود که انسان به یک چنین جایگاه و مقامی می‌رسد که نفسش هلاک می‌شود من و منیتش از بین می‌رود یعنی دیگر من و خدایی نخواهد بود. فقط خدا. این من تا وقتی هست خواسته دارد. این را می‌خواهم آن را می‌خواهم. این خواسته‌ها لازمه رشد و تکامل انسان است یعنی انسانی که خواسته نداشته باشد؛ این یا هنوز متولد نشده یا به اوج کمالش رسیده. دو دسته هستند که شبیه به هم هستند. یکی آنهایی که هنوز بالغ نشدند بزرگ نشدند یکی آنهایی که خیلی بزرگ شدند؛ شبیه هم می‌شوند. یکی از آن جاهایی که شبیه هم می‌شوند همینجاست؛ در مورد خواسته‌هاست. بچه خواسته دارد چیزهایی را می‌خواهد مطالباتی دارد و این خواسته‌هایش البته رو به تکامل است کم کم می‌تغییر می‌کند. اول یک چیزهایی می‌خواهد بعد چیزهایی دیگر می‌خواهد بعد چیزهای بعدی می‌خواهد. تکامل انسان به تکامل همین خواسته‌های انسان است تا می‌رسد به آنجایی که خواسته‌هایش خواسته‌های انسانی می‌شود. اولش بچه است خواسته‌های غریزی حیوانی دارد. غذا می‌خواهد آب می‌خواهد خوراکی، لباس، خواب، امثال اینها. این خواسته‌ها کم‌کم تغییر می‌کند و رو به تکامل می‌رود رشد می‌کند. به سن بلوغ جنسی که می‌رسد خواسته جدیدی پیدا می‌کند. قبلش این خواسته نبود. مرحله به مرحله که رشد می‌کند می‌رسد به یک جایی که خواسته‌های انسانی پیدا می‌شود. تا قبلش می‌گفتند چه می‌خواهی می‌گفت: یک غذای خوشمزه می‌خواهم یک بازی سرگرم کننده

می‌خواهم بعدش می‌گویند چه می‌خواهی می‌گوید: یک سوالی دارم دنبال یک کسی می‌گردم که جواب این سوال من را بدهد. این خواسته سنخیتی با آن خواسته‌های قبلی که بچه بود ندارد. عوض شد فازش تغییر کرد. این ظاهراً همان است که می‌گفت من خوراکی می‌خواهم پوشاکی می‌خواهم. نه اینکه الان دیگر آنها را ندارد؛ آنها را هم می‌خواهد نه اینکه نخواهد اما اضافه شده خواسته‌های جدیدی پیدا کرده. می‌گوید: می‌خواهم بدانم از کجا آمدم برای چه آمدم کجا قرار است بروم. ز کجا آمده‌ام آمدمن بهرچه بود به کجا می‌روم آخر نمایمی وطنم. سوالش این است. این سوال سوال انسانی است. این خواسته خواسته انسانی است معلوم می‌شود این انسان در حال رشد است بالا می‌آید تغییرش رو به تکامل است. اینقدر که از شنیدن جواب این سوالات انسانی لذت می‌برد از آن خوردن و خوابیدن و شهوت رانیش آنقدر لذت نمی‌برد در حالی که قبلاً اصلاً چنین لذتی برایش معنا نداشت تازه خسته کننده هم بود می‌گفت: اینها چه می‌گویند دور هم می‌نشینند راجع به اینکه از کجا آمده‌ام آمدمن بهر چه بود. اینها چه می‌گویند. غیر از شکم و شهوت چیز دیگری متوجه نمی‌شد. حالا خواسته جدید پیدا کرده؛ خواسته انسانی. این خواسته‌ها مرحله به مرحله که تغییر می‌کند و انسان رشد می‌کند تغییر می‌کند و متناسب با رشد انسان خواسته‌هایش هم عوض می‌شود. خواسته‌ها که عوض می‌شود یعنی لذت‌های بیشتری را درک می‌کند. قبل از اینکه به بلوغ جنسی برسد لذت جنسی را درک نمی‌کرد چنین خواسته ای نداشت تا بخواهد درک لذت کند. به سن بلوغ که رسید خواسته جدیدی برایش پیدا شد در نتیجه لذت جدیدی برایش حاصل شد. حرکت تکاملی انسان در بستر خواسته‌های انسان است. این خواسته‌ها تکامل پیدا می‌کند و به دنبال تکامل این خواسته‌ها لذت‌های انسان هم رشد می‌کند اضافه می‌شود لذت‌های جدیدی را تجربه می‌کند لذت فهمیدن، لذت دانستن، علم، لذت هدایت شدن. خب ممکن است عده‌ای مخاطب ما باشند که بگویند که ما که اینها را هنوز تجربه نکردیم؛ چه می‌گویند؟! فهمیدن و هدایت شدن و پاسخ سوالات را که می‌گویند ز کجا آمده‌ام آمدمن بهر چه بود، من عین فی عین الی عین؛ ما از اینها لذتی نمی‌بریم می‌دانیم به ما هم گفتند اما لذت نبردیم کیفی ندارد. این لذتی که خوردن چلوکباب دارد قابل مقایسه با لذت شنیدن این جواب‌ها و این بحث‌ها و خودشناسی و خداشناسی نیست. بفهمم من چه کسی هستم. هرکسی هستم هرچه هستم فعلاً من از غذا خوردن لذت می‌برم از بازی کردن لذت می‌برم. سن و سالی هم نیست ها. رشد و تکامل یک انسان به رشد و تکامل خواسته‌هایش است و به تعبیر دیگر به رشد و تکامل لذت‌هایش است. از چه لذت می‌بری؟ کجای کار هستی؟ می‌خواهی بدانی کجای مرحله هستی در چه سطحی هستی؟ ببین از چه چیزی از همه بیشتر لذت می‌بری. خدای متعال در قرآن می‌فرماید: آنهایی که درجه ایمانشان بالا می‌رود اینها آنهایی هستند که «اشدّ حباً لله» می‌شوند از ارتباط با خدا از همه چیز بیشتر لذت می‌برند و دوست دارند و کیف می‌کنند؛ از ملاقات خدا بیشتر از هر چیزی لذت می‌برند. حالا این لذت را ما تجربه

کردیم نکردیم؟! پیش روی ما هست از آن غافل نشویم. بدانیم یک روزی به این لذت می‌رسیم. «کل نفسی ذائقه الموت» همه یک چنین ذوقی را می‌کنند کیف می‌کنند به خدا می‌رسند و چنان غرق در لذت می‌شوند که تمام لذت‌های دیگر در مقابل آن لذت می‌میرد از بین می‌رود چیزی از آنها باقی نمی‌ماند؛ قابل مقایسه با این لذت نیست. این حرکت تکاملی انسان هنوز ادامه دارد. به لذت‌های انسانی رسیدی یعنی خواسته‌های شما هی تغییر کرد عوض شد عوض شد تا رسیدی به اینجایی که می‌خواهی بدانی از کجا آمدی اینجا چه کار داری قرار است کجا بروی خودت را می‌خواهی بشناسی هدف‌ت را می‌خواهی بشناسی. بعدش می‌آیی هدف‌ت را می‌شناسی؛ به این خواسته به اینجا پایان پیدا نمی‌کند. وقتی هدف‌ت را شناخت می‌خواهد به هدف‌ش برسد. تا اینجا فهمید هدف کجاست مقصد کجاست. خود این لذت داشت. خواسته. وقتی انسان یک چیزی می‌خواهد به آن می‌رسد لذت می‌برد. می‌خواست که بداند قرار است کجا برود؛ فهمید لذت می‌برد اما هنوز نرسیده‌ها حالا باید راه را طی کند. تازه آدرس را پیدا کرده عقیده صحیح پیدا شده؛ عقیده اش درست شد مقصد را شناخت آدرس دقیق دارد. از اینکه آدرس دقیق دارد کیف می‌کند. من هستم که توانستم آدرس دقیقی پیدا کنم من هستم که توانستم خودم را بشناسم. خودم را بشناسم یعنی در مرحله شناخت عقلی شناخت عقیدتی هدفم را بشناسم یعنی بدانم من که هستم برای چه آمدم کجا قرار است بروم. حالا هنوز نرفتم‌ها. تا اینجا زندگی را چه جور می‌بینی؟ همراه با خواسته‌ها. از اولی که به دنیا آمدی نیازهای غریزی داشتی و خواسته‌های حیوانی داشتی تا کم کم به مرحله‌ای که ذهنت فعال شد و یک خواسته‌هایی در ذهنت شکل گرفت. این خواسته‌ها همراه با لذت‌هاست. غذا می‌خواستی غذا خوردی؛ وقتی خوردی لذت می‌بری. پاسخ خواسته خودت را دریافت می‌کنی کیف می‌کنی. یک وقت پاسخ درخواست و خواستن شما فعل است خوردن است خوابیدن است شهوترانی کردن است یک وقت پاسخ درخواست و سوال شما شنیدنی است. وقتی می‌شنوی و می‌شناسی به شناخت می‌رسی لذت می‌بری کیف می‌کنی می‌گویی خب سوالم را. سوالم را یعنی خواستم را دیگر. همانجور که می‌گویی خواسته من خوردن است یعنی سوال من خوردن است سوال دارم درخواست دارم؛ همانجور وقتی می‌رسی به جایی که درخواست و خواستت به صورت سوال علمی مطرح می‌شود سوال ذهنی مطرح می‌شود که ذهنت فعال شده می‌گویی حالا می‌خواهم بدانم من که هستم برای چه خلق شدم؛ شنیدن جوابش لذت دارد. فریب این را نخوریم که حالا که داریم از شنیدن جواب سوالاتمان لذت می‌بریم پس معلوم می‌شود ما به مقصد رسیدیم. نه این نیست. کل زندگی ما آمیخته به این خواسته‌ها و لذت‌هاست. مرحله به مرحله هم این خواسته‌های ما تعالی پیدا می‌کند و لذت‌های ما متناسب با آن خواسته‌های ما رشد می‌کند و جدید می‌شود. یک چیزهایی را می‌فهمیم و از آن لذت می‌بریم کیف می‌کنیم اما هنوز این پایان راه نیست راه ادامه دارد. آخرین خواسته انسان آنجایی است که بفهمد برسد به جایی که دیگر هیچ خواسته‌ای نداشته باشد. از

خواسته‌های حیوانی شروع شد آمد به خواسته‌های انسانی رسید کم آمد جلو تا می‌رسد به جایی که دیگر هیچ خواسته‌ای ندارد. می‌گویند: چه می‌خواهی؟ می‌گوید: هرچه شما بخواهی. یکی درد و یکی درمان پسندد. پسندد یعنی می‌خواهد یکی وصل و یکی هجران پسندد یعنی می‌خواهد. اولیش غریزی است دومیش انسانی است. اولی حیوانی است دومی انسانی است. درد و درمان مربوط به حیوانی است وصل و هجران مربوط به انسانی است. من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد یعنی هیچ چیزی نمی‌خواهم. این هم که می‌گوید پسندم؛ دیگر در لفظ است دیگر، چه کار کند؟! باید یک چیزی بگوییم دیگر؛ یک جوری باید این معنا را منتقل کند دیگر. پسندم آنچه را جانان پسندد نه اینکه من یک پسندی دارم هنوز یک پسندی برای من مانده. نه؛ دیگر برای من هیچ پسندی نمانده. پسند من با پسند خدا یکی شده. می‌گوییم با خدا ندار شدیم دیگر قاطی شدیم. دو نفر که خیلی با همدیگر ایاق می‌شوند و رفیق می‌شوند و صمیمی می‌شوند می‌گویند دیگر اینها با هم ندار هستند دیگر هر کاری کنند بد نیست به همدیگر عیب نمی‌گیرند. خدا هر کاری می‌کند بگویند چطور بود؟ خوب خوب عالی. می‌گویند: آخر تو را مریض کرده؛ خوب کاری کرده دستش درد نکند خودم کردم من و خدا نداریم خودم کردم. من خودم خودم را مریض کنم؛ خودم دیگر خودم هستم دیگر؛ به خودم اعتراض می‌کنم که چرا خودت را مریض کردی؟ خب اگر می‌خواستم اعتراض کنم که خب نمی‌کردم. خدا می‌کند یعنی انگار خودم کردم فرق ندارد من و خدا نداریم با هم قاطی شدیم یکی شدیم. اینجاست که خدا می‌فرماید: اگر خواسته تو خواسته من شد خواسته‌های من خواسته تو شد، خواسته تو هم خواسته من می‌شود؛ من هم هرچه می‌خواهی برآورده می‌کنم تمام خواسته‌هایت می‌شود خواسته‌های من؛ من هم همان را می‌خواهم که تو می‌خواهی. چرا اینجور می‌شود؟ چون یکی شده دیگر. یکی شده یعنی یکی من هستم یکی خدا؟! با همدیگر متحد شدیم؟! نه یعنی من رفتم کنار؛ دیگر منی درکار نیست «باخ نفسک» من هلاک شدم. «لعلک باخ نفسک» این من من، نفس من، نفس یعنی من؛ من من رفت کنار دیگر. من چیزی نمی‌خواهم. چه شد که من من کنار رفت؟ حالا عرض می‌کنیم. تا اینجا ببینید مسیری که با خواسته‌ها طی شد ما رشد کردیم جلو آمدیم. خواسته‌ها همراه با لذت‌ها بود یعنی تا الان غرق در لذت بودیم. اگر کسی بفهمد زندگی یعنی چه می‌فهمد چقدر زندگی شیرین است. خواسته‌ها را پیدا کند بشناسد و پاسخ این خواسته‌ها را پیدا کند به آن برسد دائم در لذت زندگی می‌کند. هیچ مصیبتی نمی‌تواند او را از لذت بردن محروم کند. گرفتار می‌شود مصیبت زده می‌شود از آن مصیبتی که همه در آن مصیبت رنج می‌برند او لذت می‌برد. اینکه می‌فرماید: مومن اینجوری است که در هر حالی می‌گوید الحمدلله. در هر حالی؛ الحمدلله علی کل حال. کل حال یعنی حالم خوب بود می‌گویم الحمدلله؛ حالم بد بود می‌گویم الحمدلله. چرا می‌گوید الحمدلله؟ نه اینکه فقط می‌گوید الحمدلله حساب حال خودش از حال جسمش جدا شده؛ خودش یک حالی دارد

جسمش یک حال دیگر. شما وقتی ماه رمضان است روزه گرفتی تحت فشار جسمت گرسنه هستی تشنه هستی تابستان هم باشد در گرما خیلی تشنه هستی تحت فشار جسمت اما خودت کیف می‌کنی می‌گویی من هستم که روزه گرفتم من هستم که می‌توانم به دلم به شکمم به نیاز جسمم بگویم حالا وقتش نشده صبر کن تا افطار بعد که روزه را تا افطار نگه می‌داری کیف می‌کنی می‌گویی من بودم که روزه گرفتم توانستم امساک کنم اسیر خواسته شکمم و شهوتم نباشم. احساس آزادی داری. فلذا فرمودند: مومن روزه‌دار دو تا لذت دارد. یکی عندالافطار؛ موقعی که افطار می‌کند یکی هم عند لقاء الله؛ موقعی که با خدا ملاقات می‌کند. خب آن لقاء خدا که سر جایش؛ عندالافطارش یعنی چه؟ یعنی می‌گویند من بودم توانستم شهوتم را بعد حیوانی و نیازهای غریزیم را کنترل کنم مدیریت کنم و تا افطار برسانم. رساندم به افطار. الحمدلله علی کل حال. لذت می‌برد که من بودم اما اگر نتواند در مقابل شهوت شکم میل جنسی مقاومت کند مقابله کند مدیریت کند خودش هم از خودش بعد از مدتی حالش به هم می‌خورد از خودش بدش می‌آید. می‌شود جهنم. به این می‌گویند جهنم به آن هم می‌گویند بهشت. چقدر این بحث مهم است که معنی بهشت و جهنم را بفهمیم. ما خیال می‌کنیم گرسنگی کشیدن این اسمش در ماه رمضان مثلاً بهشت است. نه گرسنگی کشیدن که من همین جوری گرسنه باشم. آن گرسنگی کشیدنی که شما را به این آزادی می‌رساند به این احساس که من توانستم در برابر هواهای نفسانی، خواسته‌های شکمم، شهوتم، دلم، بایستم و مقاومت کنم و این‌ها را تحت کنترل خودم قرار بدهم. منت را به خودت اثبات می‌کنی. این می‌شود بهشت. کیف دارد لذت دارد. چقدر موقعیت در زندگی دنیا برای ما پیش می‌آید که از این لذت‌ها بهره ببریم و کیف کنیم! دائم دائم. اما کجاست کسی که استفاده کند؟! همه لذت خوردن و خوابیدن و شهوت رانی کردن را مقدم می‌کنند بر لذت اثبات وجود خودم که من بودم که توانستم کنترل کنم؛ من بودم توانستم روزه بگیرم. همه از این لذت غافل هستند. اینجاست که می‌گوییم باید این من تقویت شود. آنهایی که هنوز این لذت را نچشیدند اینها هنوز من ندارند که لذت ببرند. این من را نباید سرکوب کرد این من را باید تقویتش کرد این من را باید رشد داد یعنی انسان باید در زندگیش هدف داشته باشد دنبال حرّیت باشد. «لاتکن عبد غیرک» عبد شکمت نباش عبد شهوت نباش بنده غیر خودت نباش یعنی خود داشته باش من داشته باش حرّ باش. «قد جعلک الله حرّاً» خدا تو رو حر آفریده. لذت حریت را نمی‌چشیم خیال می‌کنیم همه لذت‌ها در خوردن و خوابیدن است. گفتاگر لذت ترک لذت بداندیگر لذت نفس لذت نخوانی. ما هنوز آن لذت را نچشیدیم که این لذت‌های حیوانی و غریزی در نظر ما بزرگ جلوه کرده خیال می‌کنیم این چیزی است. بچه هستیم دیگر. بچه‌ها اینجوری هستند. هنوز بزرگ نشده که آن لذت ترک لذت را درک کند؛ لذت اثبات خودش که من بودم، من بودم که توانستم عبادت خدا کنم بندگی خدا کنم اطاعت خدا کنم. این خواسته‌های انسان را به تکامل می‌رود تا می‌رسد به جایی که دیگر می‌گویند هیچ خواسته‌ای ندارم

جز خواست خدا. « ما یشائون الا ان یشاءالله » در این مایه که چه می شود که اینجوری می شود؟! ادامه آیه این را می فرماید علتش را بیان می کند که چه شد که نفس پیامبر هلاک شد؟! نفسش کنار رفت از منیتش بیرون رفت این مربوط به کسی است که منیتش را رشد داده. اول می گفت غذا می خواهم بعد می گفت شهوت می خواهم بعد می گفت پاسخ سوالات انسانی را می خواهم. همینجور آمد جلو، آمد جلو، آمد جلو، ایمان می خواهم. درجات ایمان را یکی یکی طی کرد؛ آرامش معنوی می خواهم. بچه ها اینجوری هستند. هنوز بزرگ نشده که آن لذت ترک لذت را درک کند؛ لذت اثبات خودش که من بودم، من بودم که توانستم عبادت خدا کنم بندگی خدا کنم اطاعت خدا کنم. این خواسته های انسان را به تکامل می رود تا می رسد به جایی که دیگر می گوید هیچ خواسته ای ندارم جز خواست خدا. « ما یشائون الا ان یشاءالله » در این مایه که چه می شود که اینجوری می شود؟! ادامه آیه این را می فرماید علتش را بیان می کند که چه شد که نفس پیامبر هلاک شد؟! نفسش کنار رفت از منیتش بیرون رفت این مربوط به کسی است که منیتش را رشد داده. اول می گفت غذا می خواهم بعد می گفت شهوت می خواهم بعد می گفت پاسخ سوالات انسانی را می خواهم. همینجور آمد جلو، آمد جلو، آمد جلو، ایمان می خواهم. درجات ایمان را یکی یکی طی کرد؛ آرامش معنوی می خواهم. نه آسایش حیوانی. آسایش حیوانی مربوط به دوران طفولیت من بود. آدمم بالاتر رشد کردم حالا آرامش انسانی می خواهم تا می رسد به جایی که دیگر نمی گوید من آرامش می خواهم نمی گوید من لذت می خواهم؛ می گوید می خواهم خود لذت باشم؛ دیگر من می خواهم خود آرامش بشوم و می شود. به این می گویند مقام یقین. می رسد به یک جایی که از درجات ایمان هم عبور می کند. تا حالا لذت می برد یعنی من یک چیزی بودم لذت یک چیز دیگر بود. لذت را من می بردم. می رسد به یک جایی که دیگر همه وجودش می شود لذت؛ تمام وجودش می شود آرامش. خب چه می شود که آدم اینجوری می شود؟ « لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا » وقتی که شما در مسیر هدایت دیگران قرار بگیری. خودت هدایت شدی بسیار عالی؛ حالا دنبال هدایت کردن دیگران بروی؛ وقتی دیگران هدایت می شوند لذت میبری کیف می کنی اما وقتی هدایت نمی شوند ایمان نمی آورند رنج میبری زجر می کشی تأسف می خوری؛ «اسفا» چنان تأسف می خوری که نفست هلاک می شود مرحله آخر را هم طی می کنی. این مربوط به مرحله آخر است. آنقدر باید هدایت کنیم آنقدر باید در مسیر هدایت حرکت کنیم و جان بکنیم تا جانمون در بیاید یعنی آن لقاء خدا حاصل شود؛ دیگر غیر خدا هیچ چیزی نماند. گفتنش یک مسئله است رفتن و رسیدنش هم یک مسئله دیگر است که آدم آنقدر غصه دیگران را بخورد تا دیگر هرچه غصه است تمام شود برسد به جایی که دیگر هیچ چیزی نخواهد؛ همه را به خدا واگذار کند. به خدا بگوید خدایا من همانی را می خواهم که تو می خواهی یعنی هیچ چیزی نمی خواهم. خدا می خواهد من هم می خواهم؛ نمی خواهد من هم نمی خواهم. دیگر من و خدا نداریم. با خدا قاطی شدیم.

به لقاء خدا نائل شده. راهش چیست؟ راهش این است که اینقدر در مسیر هدایت دیگران تلاش کند و عده‌ای ایمان نیاورند؛ وقتی مردم ایمان می‌آورند این لذت می‌برد می‌رود در بهشت؛ به این می‌گوییم بهشت یعنی خواسته من اجابت شد من می‌خواستم این‌ها ایمان بیاورند هدایت شوند این‌ها هم هدایت شدند کیف می‌کنم می‌شود بهشت. بهشت این است. وقتی ایمان نمی‌آورند من غصه می‌خورم تأسف می‌خورم شدتش هم آنقدر بالاست که می‌فرماید: نزدیک است جانت را بدهی دیگر؛ داری جان می‌کنی. می‌شود جهنم. جهنم حسن انتخابی‌ها این‌هاست این‌ها جهنم حسن انتخابی‌است و حالا جهنم سوء انتخابی‌ها بماند. حسن انتخابی‌ها بهشت دارند جهنم دارند. «الدنيا سجن المومن و جنت الكافر» دنیا زندان مومن است و بهشت کافر است. بهشت در مقابلش جهنم است. سجن است یعنی جهنم است. مؤمن هم جهنم دارد بله؛ منتها جهنم مومن چیست؟ عبوری است. «ان منكم الا واردها» همه شما باید از این جهنم عبور کنید رد شوید منتها یکی زودتر می‌رود یکی دیرتر می‌رود یکی کند حرکت می‌کند یکی تند حرکت می‌کند. این هم تابع خواستشان است. اولیاء خدا انبیاء الهی این‌ها خیلی در روایات دارد کالبرق اللامع مثل برق رد شدند مثل برق آمدند مثل برق رد شدند. آن مثل برق رد شدنشان را برای ما اینجا دارند تدریجاً بیان می‌کنند که اینجوری بوده‌ها یاد بگیرید راهشان این است؛ شماها مسیرتان باید از اینجاها بگذرد به اینجاها می‌رسید. فعلاً مشغول خوردن و خوابیدن باشید اما رشد کنید بالاتر می‌آیید؛ به اینجاها هم می‌رسید. آن کسی که حسن انتخابی‌است اما ممکن است درجه خواستش پایین باشد؛ کم باشد؛ خیلی نمی‌خواهد؛ حالا شد شد نشد نشد حالا؛ بالاخره آنجا حالا بهشت ما درجه اش عالی نباشد یک خورده پایین‌تر باشد؛ در طویله اش هم کافی است؛ ما همان در طویله اش هم. بعضی‌ها می‌گویند: نه ما درجه خواستمان بالاست ما به این حد‌ها قانع نیستیم ما می‌خواهیم کنار پیغمبر باشیم، ما می‌خواهیم پیش خود خدا برویم لقاء خدا را می‌خواهیم؛ به کمتر از لقاء خدا راضی نیستیم. البته همه به لقاء خدا می‌رسند ولی درجه خواست‌ها باعث می‌شود که بهره و لذتی که از لقاء خدا می‌برند متفاوت باشد. مثل اینکه همه ما مثلاً فرض کنید چلوکباب را دوست داریم اما وقتی مشغول خوردن چلو کباب می‌شویم بعضی‌ها با حرص و ولع بیشتری می‌خورند خیلی موقع خوردن کیف می‌کنند. بعضی‌ها نه؛ معمولی می‌خورند؛ دوست دارند واقعاً هم دوست دارند. همه حسن انتخابی هستند همه به لقاء خدا نائل می‌شوند اما بعضی‌ها وقتی به خدا رسیدند خیلی کیف می‌کنند بعضی‌ها یک خورده کیف می‌کنند. همه آنها هم خوب هستند همه آنها هم بهشتی هستند همه آنها هم به لقاء خدا می‌رسند مقصد همه یکی است. سوء انتخابی که آن دیگر حسابش جداست مثل آنهایی که از کله پاچه بدشان می‌آید؛ اصلاً از این غذا بدش می‌آید. یک عده با حرص و ولع می‌خورند. نمی‌دانند چه جوری بخورند از شوق و ذوق و علاقه و میل و یک عده هم اصلاً اگر بوی کله پاچه به شامه آنها بخورد می‌روند. می‌گویند ما اصلاً اینجا نمی‌ایستیم. اسمش را هم نیاور.

همه به لقاء خدا می‌رسیم چه خوب چه بد چه حسن انتخابی چه سوء انتخابی. راه رسیدن به اینکه برسیم به يك جایی که به جز خدا نماند. راه را باید طی کنیم نمی شود که فقط آدرس راه را بشنویم و لذت هم ببریم کیف هم که الحمدلله ما فهمیدیم، فهمیدیم که قرار است کجا برویم اما راه را طی نمی‌کنیم. می‌گویند: پس چرا نشستی پس چرا بیکار هستی پس چرا اقدامی نمی‌کنی؟! این متدین‌های بی‌تفاوت، نمازش را می‌خواند روزه اش را می‌گیرد اعمالش را انجام می‌دهد حش را چندین مرتبه رفته؛ خدا هم یک کاری می‌کند که گاهی اوقات اینجوری است که دست و بال این‌ها پر می‌شود از ثروت و مال و غرق در نعمت دنیا، نمی‌دانیم، ما از نیت‌ها خبر نداریم ولی داریم قاعده کلی ارائه می‌کنیم ولی نسبت به جامعه و مردم و اطرافشان بی‌تفاوت هستند؛ در عمل می‌گویند به من چه؛ به من چه؛ ما که وضعمان خوب است؛ ما که نمازمان را هم داریم می‌خوانیم؛ روزه‌هایمان را هم که داریم می‌گیریم. هر کجا که باید هزینه بدهد عقب نشینی می‌کند. هر کجا که باید امتحان خودش را پس بدهد یعنی رشد کند بالا بیاید دنیای خودش را خرج آخرتش کند؛ سفت به دنیا می‌چسبد می‌گوید نه؛ ما قرار نیست هزینه بدهیم امام زمان علیه السلام می‌آید ایشان قرار است که هزینه بدهد؛ به ما چه. حضرت خودش می‌آید هزینه‌هایش را هم می‌دهد. می‌خواهد حساب خودش را از امام زمانش جدا کند. بکند عیب ندارد. تو راه خودت را برو امام زمان هم راه خودش را می‌رود ولی انتظار نداشته باش که بعداً جزو یاران امام زمان باشی و در آخرت هم در کنار امام زمان در درجات عالی لقاء خدا باشی؛ این انتظار را هم نداشته باش. خودت حسابت را از امام زمان جدا کردی گفتی به من چه؛ جامعه را فساد گرفته به من چه؛ جامعه را ظلم و جور پر کرده به من چه؛ یک وقت می‌گویی بیشتر از این کاری از دستم بر نمی‌آید آن یک بحث دیگر است. محاسبه کردی بررسی کردی دغدغه داشتی دغدغه داشتی. من دارم. باید من تو وسط بیاید بگوید من نمی‌گذارم کسی ظلم کند من نمی‌گذارم کسی فساد ایجاد کند. من نمی‌گذارم کسی فقیر بماند. « اَللّٰهُمَّ اَصْلِحْ كُلَّ فَاسِدٍ مِنْ اُمُوْر الْمُسْلِمِيْنَ اَللّٰهُمَّ اَعْنِ كُلَّ فَقِيْرٍ اَللّٰهُمَّ اَشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ » من نمی‌توانم ببینم کسی گرسنه سر به بالین بگذارد من نمی‌توانم فساد را تحمل کنم من بلند می‌شوم حرکت می‌کنم اقدام می‌کنم منتها عاقلانه؛ نگاه می‌کنم ببینم چقدر می‌شود. به مقداری که از من برمی‌آید. بعضی‌ها خودشان را گول می‌زنند می‌گویند از من که الان بر نمی‌آید که؛ من که توانش را ندارم ولی می‌تواند برود توانایی اش را بالا ببرد اضافه کند خب توانت را اضافه کن به مقدار توانت آن وقت. همان را که می‌توانی اضافه کنی آن هم جزو توانت است. مثل این می‌ماند که تو فقه می‌گویند: خوابیده؛ وقت نماز صبح شده و حالا نزدیک طلوع آفتاب است نمازش دارد قضا می‌شود؛ این هم در رختخواب است. می‌گویند که آفتاب دارد می‌زند نمازت دارد قضا می‌شود. می‌گوید: من که نمی‌دانم من که نمی‌دانم من که خورشید را نمی‌بینم. این‌هایی که می‌گوییم مربوط به قدیم است‌ها مربوط به حالا دیگر نیست. الان دیگر کسی اصلاً خورشید را نمی‌بیند طلوع خورشید و غروب خورشید را کسی

نمی‌بیند مربوط به قدیم بود. صبح که ما از خواب بیدار می شدیم اول می‌دویدیم می رفتیم پنجره را باز می‌کردیم به بیرون نگاه می کردیم ببینیم خورشید کجاست. آمده، نیامده، طلوع کرده، نکرده؟! الان سرت را بیرون کنی اصلاً چیزی نیست. خورشید سر ظهر هم باشد پیدا نیست چه برسد اول طلوع. می‌دویدیم می‌رفتیم نگاه می‌کردیم ببینیم خورشید طلوع کرده یا نکرده. تا می‌دیدیم خورشید طلوع نکرده و سریع، می دویدیم و وضو و نماز را می چسباندیم. می گفتند نماز لب طلائی. حالا این در رختخواب خوابیده می گویند که بیدار شو نگاه کن. می گوید: من که نمی بینم که؛ من که نمی‌بینم. کسی هم که نمی‌بیند تکلیف ندارد. کسی که نمی‌بیند که خورشید طلوع کرد نکرد تکلیف ندارد. می گویند آقا درست است تو الان در رختخواب نمی‌توانی خورشید را ببینی اما اگر از جای بلند شوی بروی پنجره را باز کنی نگاه کنی که نمی شود الان باید بروی تا برج ایفل تا تماشا کنی بروی برج میلاد بایستی تا ببینی. بروی یک تکان به خودت بدهی خب می‌بینی دیگر می‌توانی بفهمی. این هم جزو وسعت است. وسع این نیست که الان بالفعل. بالفعل که من نمی‌دانم که من نمی‌توانم. خب برو بدان برو بتوان. من که الان نمی توانم با ظلم مقابله کنم. خب راه مقابله با ظلم چیست؟ باید بروی ملا شوی؟ باید بروی عالم شوی؟ باید بروی دانشمند شوی؟ باید بروی نمی دائم وکیل شوی؟ وزیر شوی؟ هرچه. پولدار شوی؟ هر کاری که باید انجام بدهی تا بتوانی، باید بروی انجام بدهی؛ آن هم جزو وظایف است. می گوید آخر من؟! همین اینجوری که می کند یعنی هنوز من ندارد. این به درد بهشت رفتن نمی‌خورد؛ بهشتی که در کنار امیرالمومنین و اولیاء خدا باشد. این به درد نمی‌خورد. خواسته انسان باید قوی باشد بالا باشد بلند بپرد خیلی بخواهد. می گوید: آخر ما که کاری از دستان بر نمی آید بعد هم خیال می‌کند دارد مثلاً شکسته نفسی می‌کند. نه آقا اینها شکسته نفسی نیست؛ اینها ناامیدی از رحمت خداست یعنی خودت را دست کم گرفتی، نه اینکه داری شکسته نفسی می‌کنی. شکسته نفسی مربوط به امیرالمومنین است. اینقدر رفته بالا حالا خودش را نازل می‌کند شکسته نفسی می‌کند تواضع می‌کند پایین می آید. من و شما هنوز بالا نرفتیم که بخواهیم شکسته نفسی کنیم. این شکسته نفسی نیست؛ این نفس شکسته است. فرق می کند نفس شکسته با شکسته نفس. شکسته نفس، نفسش بالاست رشد یافته؛ اینقدر رفته بالا به خدا رسیده حالا می آید پایین نازل می شود. ما پایین ماندیم و بعد افتخار هم می‌کنیم که ببین ما چقدر تواضع داریم. این تواضع نیست این وضع بودن است این پست بودن است این کوچکی است. بچه هستی هنوز بزرگ نشدی تا بخواهی بچگی کنی. می گوید: چون سروکار تو با کودک فتادپس زبان کودکی باید گشاد. آقا تو اصلاً کودکی هستی. زبان کودکی چیست! باید بزرگ شویم. بزرگ شدن ما هم به داشتن خواسته‌های عالی و متعالی است. ارزش یک انسان به همتش است. هر چیز که در جستن آتی آتی، گر در طلب گوهر کانی کانی یعنی سنگ جواهر و نمی‌دانم قیمتی و این‌ها؛ کان. ارزشت هم برابر با همان سنگ است. گر در طلب گوهر کانی کانی. گر در پی جستجوی جانی جانی. خواست

عوض شد از خواست مادی و حیوانی بالاتر آمدی دنبال جستجوی جانی. من فاش کنم حقیقت مطلب را هر چیز که در جستن آنی. دنبال چه هستی؟ دنبال خدا می‌گردی؟ هان! ارزش برابر با خداست. همت بلند دار که مردان روزگار، ز همت بلند به جایی رسیده اند. خب پس فرق ما با امام زمان چیست. اگر همه ما باید خدا را بخواهیم امام زمان هم خدا را می‌خواهد بین ما با هم باید یک فرقی باشد. مثلاً امام زمان خدا را بخواهد ما باید شیطان را بخواهیم مثلاً. یک وقت نکند شما خدا را بخواهید چون آن وقت با امام زمان سطح یکی می شود بعد در روایت فرمودند: « لا یقاس بنا احد » هیچ کس با ما قابل مقایسه نیست یعنی اگر ما خدا را می‌خواهیم شما حق ندارید دیگر خدا را بخواهید؛ اینجوری هم معنا می‌کنند. پس ما باید دنبال چه برویم؟ ما باید دنبال پول برویم پول بخواهیم پست و مقام بخواهیم ما برویم ظلم کنیم ما برویم فساد ایجاد کنیم ما دنبال دنیا برویم؟! نه دیگر؛ ما هم باید دنبال خدا برویم دیگر. آنها امام ما هستند. امام یعنی چه؟ یعنی همان که شما بر اساس وجود او و مقیاس او و شاخص او حرکت می‌کنی. او شاخص شماسست مقیاس شماسست یعنی باید خودت را دائم با او مقایسه کنی ببینی الان تو کجا هستی او کجاست و کجا باید بروی چه کار باید کنی. راه را ببینی مقصد را ببینی هدفش را ببینی کجاست. همان هدفی را که آن حضرت نشانه‌گیری کرده شما هم همان هدف را نشانه‌گیری کنی این می‌شود امام. امام وجود ما هدف وجود ماست. همه اعمال، رفتار، زندگی ما، تابع هدف ماست. امام می‌شود هدف. امام باید هدف ما باشد. « وایاب الخلق الیکم » همه خلق دارند به سوی شماها حرکت می‌کنند شماها هدف خلقت هستید. نمی‌شود بگوییم به من چه. من راه خودم را می‌روم من هدف خودم را باید داشته باشم امام زمان هم هدف خودش؛ ما که حالا سطحمان آنقدر نیست که هدفمان با امام زمان یکی باشد. این‌ها شیطانی است. این وسوسه‌ها فریب‌های شیطان است. خب پس فرق ما با امام زمان چیست. اگر قرار است ما هم با ظلم مبارزه کنیم امام زمان هم که بیاید با ظلم مبارزه می‌کند اگر قرار است که ما با فساد مبارزه کنیم امام زمان هم بیاید که می‌خواهد با فساد مبارزه کند. پس فرق ما چیست؟ فرق پیغمبر خدا با امام زمان چه بود؟ امام، پیغمبر خدا، مبارزه با فساد نکرد مبارزه با ظلم نکرد؟ یعنی گفت به من چه و نشست کنار؟ خب فرق پیغمبر خدا با امام زمان علیه السلام چیست؟ فرقی این است که پیغمبر خدا مبارزه با ظلم با فساد مبارزه کرد اما به نتیجه جهانی نرسید. امام زمان علیه السلام وقتی ظهور بفرمایند با ظلم و فساد مبارزه می‌کنند و به نتیجه جهانی می‌رسند ان شاءالله؛ فرقی این است. معنایش این نیست که حالا که امام زمان علیه السلام به نتیجه می‌رسد و پیغمبر خدا به نتیجه نمی‌رسد شروع نکند. اینکه امام زمان علیه السلام وقتی بیاید و ظهور کند به نتیجه می‌رسد به خاطر زحماتی است که پیغمبر خدا کشیده که مبارزه کرده و زمینه را آماده کرده و مهیا کرده تا حضرت که تشریف آوردند بتوانند به نتیجه برسند. اینجور نیست که دفعتاً حضرت بتواند یکهو بدون مقدمات یک کاری انجام بدهد. تمام انبیاء و اولیاء خدا که آمدند برای

هدایت مردم تلاش کردند این ها مقدمه شده برای اینکه امام زمان علیه السلام تشریف می آورند بتوانند جهان را پر از عدل و داد کنند. اگر بخواهی اینجوری حساب کنی هیچ یک از انبیاء الهی هم نباید با ظلم مبارزه می کردند نباید با فساد مبارزه می کردند. هر کس به قدر توانش و وسعش عاقلانه عاقلانه باید مبارزه کند مجاهده کند. مبارزه و مجاهده کنیم که ظلم و فساد دیگر نباشد؟ هدف این است؟ نه هدف این نیست. می خواهد باشد می خواهد نباشد به ما چه. مبارزه کن برای اینکه آدم باشی برای اینکه آدم شویم برای اینکه برسیم به جایی که. « بَاخِجْ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا » برای اینکه برسیم به یک جایی که نفس ما در این مسیر در این راه هلاک شود یعنی به لقاء خدا برسیم. هدف این است حالا هدایت شدند شدند نشدند نشدند. فساد از بین رفت رفت رفت رفت. مگر تا حالا کامل از بین رفته؟ نرفته دیگر حالا چه کار کنیم. ما به قدر وسعمان تلاشمان را کردیم و این دقیقاً آیه بعدی است که خدای متعال می فرماید که دیگر فرصت نداریم آن را بخوانیم.